

ابوالقاسم لاهوتی، شاعری برای آرشیو نشدن

✘ پارسا کرمانجیان

لاهوتی علاوه بر تغییر اساسی در سوژه‌ی شعر فارسی از ارباب و پادشاه، به کارگر و دهقان، در رابطه با مسئله‌ی زن نیز به تغییری اساسی دست زد.

پرداختن به ابوالقاسم لاهوتی شاید در عصر ما که انواع سبک‌ها و جریان‌های ادبی گوناگون بیش از هر زمان دیگری می‌کوشند تا از جریان شعر مدرن فاصله بگیرند، تا اندازه‌ای عجیب به نظر برسد. این فاصله‌گیری شاید بیش از هر چیز گویای بدیهی بودن گذار از شعر کلاسیک به شعر مدرن باشد. با این حال جدال بر سر نقش اجتماعی و رسالت سیاسی شاعر و به‌طور کلی هنرمند، همچنان در جریان است. با وجود تلاش چند دهه‌ای نشریات و رسانه‌های گوناگون در گفتمان‌سازی پیرامون مذمت سیاست‌ورزی و هرگونه پرداختن به سیاست از سوی شاعران و هنرمندان، همچنان شاعران نام‌آشنا و جریان‌ساز آن‌هایی هستند که با دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی به ادبیات و هنر روی آورده و نه تنها آثار سیاسی خلق می‌کنند، بلکه از اظهار نظر و مشارکت سیاسی نیز ابایی ندارند. جریان اصلاح طلب حکومتی که در نشریات رنگارنگ خود اختگی هنر و ادبیات را تبلیغ می‌کند، و نه تنها هرگونه نزدیکی هنرمند به سازمان‌های سیاسی، بلکه هرگونه تولید اثر هنری با محتوا و مضمون سیاسی را تخطئه می‌کند، خود در موسسه‌های انتخاباتی دست به دامان فلان نویسنده یا قلم‌زن می‌شود تا ضمن مشروع جلوه دادن خود، از ادبیات و هنر به عنوان ابزاری برای ارتباط با قشرهای گوناگون جامعه بهره‌برداری کند. همه‌ی این مسائل گویای این است که جایگاه ادبیات و هنر به عنوان عاملی اصلی در گفتمان‌سازی در عمق جامعه از اهمیتی اساسی برخوردار است. برخورد «کج دار و مریز» بنیادگرایان اصلاح طلب ایرانی، خود نفی اثباتی این مدعاست.

در این رهگذر تلاش برای نفی کامل «هنر سیاسی» تنها یک جنبه از روندی است که برای اخته کردن هنر و ادبیات در پیش گرفته شده است. برخورد تخریبگر حتی در قالب اساماس، برخی از چهره‌های ادبی را نشانه می‌رود و از آن بالاتر ساختن «کلاسیک مدرن» از پیشگامان شعر

مدرن فارسی است. در این راستا تلاش می‌شود تا با به قفسه سپردن «مجموعه آثار»های حجیم از شاعران مدرن، همزمان گرایش‌های سیاسی و تعهد اجتماعی‌شان را نیز به زبانه‌دان فرستاده و یا با درج قیمت‌های کلان بر روی این دیوان‌ها، از آن‌ها کالاهایی با قابلیت استفاده‌ی انحصاری در کتابخانه‌های شکم‌سیران ساخته‌شود. در این میان، موج تجدید چاپ کلاسیک‌های مدرن فارسی، تا کنون موفق شده آثار شاعرانی همچون نیما، شاملو، گل‌سرخ، کسرائی و ... را تا حد امکان از دسترس مخاطبان اصلی‌شان دور سازد. اما حتی در این بازار مکاره هم توجهی به ابوالقاسم لاهوتی نمی‌شود. لاهوتی شاعری بود که به قول خودش با تیغ شعر مبارزه می‌کرد و اگر دستش می‌رسید - که بسیار هم رسید - با تیغ هم شعر می‌سرود. لاهوتی را نمی‌توان مصادره کرد و یا فردی خرده‌بورژوا نشان داد که دغدغه‌ی اجتماعی و سیاسی نداشته و اشعاری در وصف گل و بلبل و زلف یار سروده‌است. حتی عاشقانه‌های لاهوتی هم آنقدر سیاسی هستند که چایشان هرگونه‌ی توطئه‌ی غیرسیاسی‌نمایی را از پیش ناکام می‌سازد. بنابراین دستگاه فرهنگی و فکری طبقه‌ی حاکم در رابطه با این مورد خاص می‌کوشد تا از بیخ و بن به این فرد بی‌اعتنایی کند و حتی وجود تاریخی‌اش را نادیده بگیرد. یکی از این راه‌ها این بوده که وی را اهل تاجیکستان و متعلق به قلمروی ادبیات آن دیار معرفی کنند تا نامش در تاریخ ساختگی ادبیات فارسی ایران نیاید و دست کم خطر وجودش به اقلیمی دیگر منتقل شود. اما همین امر هم سبب شد تا خلأ وی در تاریخ ادبیات فارسی بیش از پیش به چشم بیاید و موضع‌گیری‌های بسیاری را باعث بشود. چنانکه چندی پیش، «غلامحسین مظلومی عقیلی» نامی، در کتابش با نام «مارکسیسم، دیکتاتوری و دموکراسی» لاهوتی را فردی معرفی می‌کند که ایرانی به دنیا آمد و روس از دنیا رفت! پر واضح است که چنین تحلیل‌هایی بر اثر حذف وی از تاریخ ادبیات مدرن و نیز در حکم اعتراف به خلأ وجود او در تاریخنگاری شعر مدرن فارسی است.

در دامن فقر و بندگی، من
زاییده شدم به خاک ایران!

مسلمانان برای کسانی که تصورشان از شعر، به چند استعاره‌ی نخ‌نما و مستعمل همچون سرو و سنبل و لعل و ساغر محدود است، و درکشان از میهن مرزی است که استعمارگران به دورشان کشیده‌اند، اعتراف بدین که لاهوتی و حرکت وی در شعر و زبان شعر فارسی، محصول شرایط همین سرزمین و زبان فارسی است، تا اندازه‌ی زیادی دشوار است. سخت‌تر از آن برای پیروان این منش، آن است که بپذیرند ادبیات مرز و

محدوده‌ای چنان که در میان دولت‌ها قرارداد شده ندارد و به مانند هر پدیده‌ی اجتماعی دیگر، تأثیر و تأثر جوامع و جریان‌ها بر هم امری محتوم و گریزناپذیر و نیز زاینده است و بیشک لاهوتی هم به عنوان یک مدرنیست اصیل از این قاعده مستثنا نیست. به هر روی بر خلاف آنچه که جا‌علان تاریخ ادبیات فارسی خواسته‌اند، نقش لاهوتی در شکل‌گیری زبان جدید شعر فارسی و تحول در زبان و ادبیات فارسی به اهمیت خود باقی مانده و خوانندگان دقیق و پژوهنده را به خود جلب می‌کند. اما این بدین معنی نیست که شعر لاهوتی و به‌طور کلی پدیده‌ی لاهوتی تنها موجودیتی تاریخی است. در واقع غیبت او در تاریخ‌نگاری ادبیات فارسی خود شاهده‌ی بر تاریخی نبودن پدیده‌ی لاهوتی است. این بدین معناست که لاهوتی پدیده‌ای جاری و دارای موضوعیت است. چنانکه انقلاب لاهوتی در زبان شعر، امروز به شیوه‌ای دیگر مورد الهام است، رسالت سیاسی و شعر تماماً سیاسی وی نیز امروز بیش از هر زمان دیگری دارای موضوعیت است. شاید تمجیدات وی از «سوسیالیسم موجود» (سابقاً موجود) در قالب تمجید از استالین امروز به عنوان گرایش وی به استالینیسم تعبیر شود، اما همین گرایش هم در واقع گویای بی‌طرف نبودن لاهوتی در جدال تاریخی میان سه نیروی جهانی در کارزار جنگ جهانی دوم است؛ امروز واژه‌ی استالین در شعر لاهوتی می‌باید به‌گونه‌ای دیگر و به عنوان یک خط سیاسی مشخص علیه فاشیسم و سرمایه‌داری تعبیر گردد.

اهمیت لاهوتی اما به بنیان نهادن شعر کارگری در زبان فارسی نیز بازمی‌گردد. اصلاحات لاهوتی تنها به زبان و وزن شعر محدود نبود، او از اساس منطق «برای فرادست خود شعر سرودن» را بر هم زد و برای نخستین بار به سرایش شعر برای طبقه‌ای پرداخت که خود از میان آن برآمده بود: لاهوتی فرودستان را مخاطب خود قرار داد و در این راه نمونه‌هایی عالی و برجسته از شعر کارگری خلق کرد که امروزه نیز چنان دارای موضوعیت اند که - در حالی که حتی نهادهای فرمایشی همچون خانه‌ی کارگر، به پای ناله‌های این و آن، به نام شعر کارگری جایزه می‌ریزند- چنانچه گفته شد حتی به عنوان پدیده‌ای تاریخی نیز نادیده گرفته می‌شوند.

لاهوتی علاوه بر تغییر اساسی در سوژه‌ی شعر فارسی از ارباب و پادشاه، به کارگر و دهقان، در رابطه با مسئله‌ی زن نیز به تغییری اساسی دست زد. در ادبیاتی که به ندرت شاعری زن در آن پیدا شده و همان موارد انگشت‌شمار هم با زبانی مردانه به تقلید و تکرار از اسلوب و شیوه‌ی شعرسرایی مردان پرداخته‌اند، لاهوتی کوشید تا نقشی

متفاوت به زن ببخشد که با ابژکتیویتهی رایج در شعر آن دوره در تضادی اساسی بود. صد البته که لاهوتی به عنوان یک مرد توانایی خلق زبانی زنانه یا سوژه نمودن زن در ادبیات را نداشت، اما به سهم خود کوشید تا نقش زن را از «چیز»ی زیبا که اندام‌های گوناگونش از یکدیگر منتزع و به پدیده‌های گوناگون طبیعی مانند می‌شد، به سوژه‌ی تغییر ژرف اجتماعی تغییر داده و زن را نه به عنوان اندامی برای توصیف به قصد مالک شدن و ایجاد سلطه، بلکه به عنوان انسانی ستم‌دیده و خفت‌کشیده که توانایی ایجاد تحول در وضع بشر از طریق تغییر وضع خود را دارد مطرح نمود. این مسئله را لاهوتی در قطعه‌ی «به دختران ایران» که خطاب به زنان ایران سروده، به صریح‌ترین شکلی بیان کرده‌است:

عیب نبود شجری چون تو، ته‌دست از بار؟
ترک چادر کن و مکتب برو و درس بخوان

با این همه اهمیت لاهوتی نیز همچون هر انقلابی دیگر تنها به نوشته‌ها و آثار باقی‌مانده از او محدود نیست، لاهوتی یک انقلابی بود که با درک شرایط اجتماع خود و وضعیت تاریخی، به تغییر همت گمارد و کوشید تا گاه با قلم و گاه با تیغ، این مهم را متحقق نماید. گرچه پیام و رسالت سیاسی او امروز هم زنده و شاید بیش از هر زمان دیگری دارای موضوعیت است، اما چنانکه درباره‌ی صمد و هر انقلابی دیگری هم گفته‌اند: «شاهکار او زندگی‌اش بود».

وحدت و تشکیلات

سر و ریشی نتراشیده و رخساری زرد،
زرد و باریک، چو نی.
سفره‌ای کرده حمایل، پتویی بر سر دوش،
ژنده‌ای بر تن وی.
کهنه پیچیده به پا، چونکه ندارد پاپوش؛
در سر جاده‌ی ری.
چند قزاق سوار، از پی‌اش آلوده به گرد.
دست‌ها بسته ز پس، پای پیاده، بیمار،
که رود این همه راه؟
مگر آن مرد قوی‌همت صاحب‌مسلك
که شناسد ره و چاه.
خسته بد، گریسته بد، لیک نمی‌خواست کمک؛
نه ز شیخ و نه ز شاه،

به جز از فعله و دهقان، نه به فکر دیار.

از سواران مسلح، یکی آمد به سخن؛

(که دلش سوخت به او):

- آخر ای شخص «گنهکار»، (چنین گفت به وی)

گنهد چیست؟ بگو! ...

بندی، از لفظ «گنهکار» برآشفت، به وی،

گفت: - ای مرد نکو،

گنهد اینک من از عائله‌ی رنجبرم!

زاده‌ی رنجم و پرورده‌ی دست زحمت،

نسلم از کارگران.

حرف من اینک چرا کوشش و زحمت از ماست،

حاصلش از دگران؟

این جهان، یکسره از فعله و دهقان برپاست،

نه که از مفتخوران.

غیر از این، من ز گناه دگری بیخبرم.

دیگری گفت که: - گویند تو آشوب کنی،

ضد قانون و وطن.

دشمن شاهی و بی‌دینی و ده‌ری‌مذهب،

جنگجو، فتنه‌فکن.

پرده از کار برانداز و مپیچان مطلب،

راستی گوی به من:

تو مگر عاشق حبس و کتک و تبعیدی؟

- تندتر می‌دوی از من، اگر آگاه شوی،

(دادش اینگونه جواب):

- این زمان «دولت و دین» آلت اشراف بود؛

رنجبر، لخت و کباب،

سگ خان، باجل مخمل، بگو انصاف بود؟

خانه‌ی جهل خراب!

حیله است این سخنان، کاش که می‌فهمیدی.

این عبارات مطلا، همه موهومات است؛

بند راه فقرا.

چیست قانون کنونی، خبرت هست از این؟

حکم محکومی ما!

بهر آزاد شدن، در همه روی زمین

از چنین ظلم و شقا،

چاره‌ی رنجبران: وحدت و تشکیلات است.

مسکو، فوریه‌ی ۱۹۲۴

به دختر آفتاب

ای دختر نامدار ایران،
از روی خود، این نقاب بردار
چون دخترکان ازبکستان
چادر بنه و کتاب بردار!

تو دختر آفتاب هستی
شرمت ناید ز روی مادر؟
از بهر چه در نقاب هستی؟
چون مادر خود، نقاب بردار!

روی تو، مگر چه عیب دارد
کانرا به درون پرده کردی؟
در حسن تو هر که ریب ۲ دارد
بنما، که فتد به رنگزردی.

نی نی، رخ تو، ز عیب پاک است
خجالت مکش از گشادن آن
مرد تو، سفیه و عیبناک است
کافکنده تو را به تیره زندان.

آنقدر درون پرده مانی
تا پیر شدی ز نور رفتی
یک عمر، چگونه برده مانی
تو، زنده، چسان به گور رفتی؟

آن کس که تو را اسیر بنمود
و آنکه ابدا به حبس انداخت
او، خصم سعادت بشر بود
شمشیر به روی مردمی، آخت

ای یافته پرورش به دنیا
با شیر تو، شیرهای ایران
از حبس تو نیستند، آیا
شرمنده، دلیرهای ایران؟

ای دخترک قشنگ دهقان
بنگر به دهاتیان تاجیک
آن‌ها، آزاد و شاد و خندان
تو، بنده و در حجاب تاریک!

تا چند به دست مرد غدار
پامال و اسیر و بنده هستی؟
نهضت کن و این نقاب بردار
ثابت بنما، که زنده هستی

در جنگ حیات و رستگاری
البته که نیستی تو تنها
میدان که کنند با تو یاری
زحمتکش‌های خاک شورا

بر خیز و از این حیات تاریک
آزاد شو، ای نژاد مزدک
با همت خواهران تاجیک
با یاری دختران ازبک

سمرقند، اوت ۱۹۲۶

یادداشت‌ها:

۱. اشاره به کیش مهرپرستی در ایران باستان که به روزگار اشکانیان در خراسان آشکار شد و دیری نپایید که تا دورترین سرزمین‌های آن روز راه یافت و آیین مسیح پرتوی است از کیش مهرپرستی ایرانیان. در این کیش، آفتاب (مهر) ارجی گران داشت.

۲. ریب: شک